

ویرانه‌های معبد

نویسنده: جیمز رولینز

مترجم: هادی امینی



کتابسرای تندیس

پیشگفتار

طلوع آفتاب

کوه‌های آند در پرو

سال ۱۵۳۸

هیچ راه فراری نبود

فرانسیسکو د‌آلماگرو که مدت‌ها بود دست از دعا برای فرار از دست تعقیب‌کنندگان برداشته بود، وارد جنگل مرطوب شد. نفس‌زنان در جاده باریک جنگلی زانو زد تا کمی نفس بگیرد. با آستینش عرق روی ابروهایش را پاک کرد. هنوز ردای دومینیکش از پشم سیاه و ابریشم را که حالا بو گرفته و پاره شده بود به تن داشت. اینکاهایی که او را بازداشت کرده بودند تمام لباس‌هایش را به جز صلیب و این ردا از او گرفته بودند. شمن قبیله از ترس اهانت به خدای این بیگانه به دیگران اخطار داده بود که به طلسم این خدا دست نزنند.

با وجودی که ردای سنگینش مانع فرار راحت از بین این جنگل انبوه و غوطه‌ور در ابرهای ارتفاعات آند بود، ولی مبلغ جوان حاضر نبود لباسش را از تن درآورد. وقتی فرانسیسکو برای اولین بار به درجه مبلغی نائل شد، این لباس‌ها توسط پاپ کلمنت متبرک شده و فرانسیسکو نمی‌خواست از این لباس‌ها جدا شود. اما به این معنی نبود که او نمی‌توانست آن‌ها را برای

دوشنبه، ۲۰ اوت، ۱۱:۵۲ صبح

دانشگاه جانز هاپکینز

مریلند، بالتیمور

انگستان پروفیسور هنری کانکلین در حالی که آخرین لایه روکش گنج منجمدش را برمی داشت، می لرزید. او نفسش را حبس کرده بود. مومیایی این سفر سه هزار مایلی از کوه‌های آند را چگونه گذرانده بود؟ پروفیسور در پرو، هنگام بسته‌بندی باقیمانده‌های این مومیایی یخ‌زده و قرار دادن آن بین یخ خشک برای سفر به بالتیمور، حداکثر احتیاط را انجام داده بود، اما در طول سفری به این مسافت هر چیزی ممکن است اتفاق بیفتد.

هنری دستی به موهای تیره‌اش کشید که حالا با گذشت یک سال از تولد شصت سالگی تا حدی خاکستری شده بودند. او دعا می کرد که سه دهه تحقیق و فعالیت میدانی‌اش نتیجه دهد. شانس دیگری نداشت. انتقال مومیایی از آمریکای جنوبی تقریباً ته مانده بودجه تحقیقاتی‌اش را هم تمام کرده بود. این روزها هم همه بودجه‌ها و کمک‌هزینه‌های تحقیقاتی به محققان جوان‌تر از او می‌رسید. او داشت به یک دایناسور در کالج A&M تگزاس تبدیل می‌شد. با اینکه هنوز مورد احترام بود، ولی بیشتر از اینکه جدی گرفته شود مورد محبت قرار می‌گرفت.

اما آخرین کشفش از ویرانه‌های یک روستای کوچک اینکا در ارتفاعات آند